

نارضایتی از شغل؛ بحرانی همه گیر

فرض کن اینجا یک اداره است؛ یا یک کارگاه کوچک... شاید هم یک مغازه و تو مانده ای محصور بین دیوارهایی که شب و روزت را یکی کرده اند. بدون شادی، آرامش و حتی لطفه ای رؤیا و خیال... در عوض با دنیایی اضطراب و دلدرد... برای تو فرقی نمی کند که زیر سقف کدام آسمان روزهای خاکستری ات را شب کنی و شب های بی ستاره ات را صبح، به امید آمدن فردا پلک بزنی. فقط می دانی که چرخ زندگی ات باید بچرخد و چرخش این چرخ، گاهی در کوچه پس کوچه های آشنای شهر و دیارت است، مهاجرت یا گزینتی و بزرگ شدن و گاهی در هوای مه گرفته غربت... شهری با آدم هایی غریبه... خیابانهای دود گرفته! فرض کن داخل یکی از همین خیابان های دود گرفته محل کار توست؛ انتهای خیابان دانگتی، بعد از کوچه فرسایش، بن بست بی حوصلگی و این تنها آدرس رسمی آن است...
صفحه ۳



۱۹ | ۱۳۸۴ | خانواده

جابجایی خشونت با شادمانی

آسیب شناسی شیوع ناهنجاری در جشنهای چهارشنبه سوری

کارآشپاز کی تمام می شد؛ پدر دوستم باب، آتش را خاموش می کرد... حالا نوبت به خانبینری بخش کار می رسید.

جانبینری بخش این مراسم «فاشوق زنی» بود. هر چند نفرمان، همه آنها که با دوست بودیم یا همکلاسی، چادری از مادر فرض می گرفتیم. فاشوقی بایک کاسه که البته آن قدر محکم باشد که با زدن قاشق به بدنه آن بلبلی بر سرش نیاید. یک کیف یا پلاستیک کاسه در خانه فاشوق به ما خود می بردیم.

تنها شیی بود که اجازه داشتیم کمی دیرتر به خانه بازگردیم. هوا که خوب تاریک می شد، دیگر از آتش خبری نبود. حالا وقت فاشوق زنی بود.

فاشوق می کردیم که بیارید... می رفتیم و با هم قرار می گذاشتیم که آخر شب هر چه نصیبمان شده را به نسبت تقسیم کنیم.

می رفتیم و رنگ خانه ها را به صدا در می آوردیم. بعد فاشوق به کاسه می گویدیم تا صاحبخانه بیاید... لحظه شیرینی بود. صاحبخانه با آجیل چهارشنبه سوری می داد یا اسکناس یا سکه. شب نشسته می کشیدیم برویم در خانه خانم معلم. بزمینی او را که زیر چادر مخفی بودیم و چهره هایمان ناپیدا، چگونه در می یافت.

آخر شب جایی دور از چشم همه می نشستیم و آنچه جمع کرده بودیم را تقسیم می کردیم. گاهی پول خرید یک کادوی عید از این فاشوق زنی آیین می شد.

نه صدایی بود، نه مزاحمتی. گاهی صاحبخانه ها به شوخی می گفتند آب جوش «یاور، کمتر کسی چنین می کرد. همه با هم چه آنها که در خانه بودند، چه آنها که به در خانه هایم بودند، با هم شادی هایمان را بدون جیغ و داد، بدون صداهای گوشخراش تقسیم می کردند.

آن روزها، روزهای صداهای گوشخراش بود، اما مردم می دانستند که صدای گوشخراش را فقط باید به دشمن حواله داد. آرامش و سکوت و صداهای ریسیای تقسیم شادی مخصوص هموطنان بود. چقدر شیرین بود روزهای کودکی آن زمان!

می کشیدیم سیب باغ خانم همسایه برویم. همان همسایه ای که همیشه شیرینی خانگی می پخت و می دانستیم چهارشنبه سوری می منتظرمان است یا شیرینی های تازه اش. چقدر حاضریه بپردازید

مدومره آن حال میان ما در زمان جنگ بازگردد و به جای آن که در جشنمان تره های آجیل شبیه نارنجک دستنی به هم هدیه بدهیم، سیسکوت، شکلات و شیرینی، سکه و اسکناس... در کاسه بگذاریم. چقدر حاضریه بپردازیم تا به آن روزها بازگردیم که نه اکلیل سرجی سر هر چاهری که لطفه ای توقف کسی می بینی شفشقه و تره قه در دست فروشنده گان دوره گرد. هر کدام تبلیغ می کنند و صدای بیسی که آنها می فروشد بلندتر یا به اصطلاح بختن تر، است. هیچ کس آن دیگر نه فاشوق می فروشد و نه کاسه انگار دیگر هیچ چه ای از مادر به دور خود نمی گیرد تا چهارشنبه سوری را فاشوق زنی کند؛ چادر به چادر فروش بگیرد تا کسی او را نشناسد و سبب آسایش نشوند.

کاسه های بیروزی تیم ملی فوتبال ایران به نمایشش بیسی تکرار ۳۱ خرداد ۱۳۷۷ به حقیقت پیوست و به جرأت می توان گفت میلیون ها تهرانی به خیابانها ریختند تا پیوستن به تیم های سابقه دهنده در جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان را پایبندی کنند.

گرچه آن روز ظهر میدانهای هفت حوض نارمک و محسنتی میرداماد پر از دحامرین نقاط تهران بودند اما سردار مرضی طرابی فرمادنه پلیس پایتخت در باره این شادی مردم گفت: «انصافاً شاهد حضور فعال احاد مردم در جشن بیروزی تیم ملی بودیم این جشن شکوهمند نوع خود جای تشکر دارد. اما بعضی افراد به چشم خودی کمین مسود کردن خیابانها و دیگر مسایل آسایش دیگران، ولی به هر حال در مقایسه با موارد قبلی و مسالهی قتل رضایتبخش بود».

با همه مصطفی نوامیر عامل اتوبوسرانی تهران به ایلتنا گفت: در حاشیه جشن بیروزی تیم ملی فوتبال در راهمایی به جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان ۳ میلیون تومان به اتوبوسرانی این شرکت کمال شامال ۳۷۵ دستگاه خسارت وارد شده است. دوستم می گفت: من حاضرم حقوقم را بدهم، همه چیز بدهم اصلاحی کارم از هر شخصی سالیانه ام را برای این کار صرف کنیم تا فقط خاطر شاهنامه آخرین سه شنبه سال ۸۳ را به یادآورم خود دوام را با خود آورده بودم تا زودتر از محل کار بگردم و در کمال ناباوری

یک مشاور و متخصص علوم رفتاری می گوید: اگر بتوانیم به افراد جامعه یاد بدهیم که چگونه عاطفه را ترمیم کنند تا دچار آسیب نشوند می توانیم به احیای رسمی کهنسال همچون چهارشنبه سوری (از وضعیت استفاک فعلی به وضعیت و جایگاه واقعی اش) هم امیدوار باشیم»

عده ش دیگر از دستم خارج شد است مرکز فوریت های پلیسی مرتب خبر می دهد که چقدر در قتل و دزدی و متخرفه غیر قانونی کشف و ضبط شده است. نام سرهنگ البرز علی پور برلم آشناس است که می گوید هر واحد صنفی که اکلیل بزرگ به سرچاه زندگان نارنجک های دستی فروشد پلیس و بسته می شود.

سر هر چاهری که لطفه ای توقف کسی می بینی شفشقه و تره قه در دست فروشنده گان دوره گرد. هر کدام تبلیغ می کنند و صدای بیسی که آنها می فروشد بلندتر یا به اصطلاح بختن تر، است. هیچ کس آن دیگر نه فاشوق می فروشد و نه کاسه انگار دیگر هیچ چه ای از مادر به دور خود نمی گیرد تا چهارشنبه سوری را فاشوق زنی کند؛ چادر به چادر فروش بگیرد تا کسی او را نشناسد و سبب آسایش نشوند.

کاسه های بیروزی تیم ملی فوتبال ایران به نمایشش بیسی تکرار ۳۱ خرداد ۱۳۷۷ به حقیقت پیوست و به جرأت می توان گفت میلیون ها تهرانی به خیابانها ریختند تا پیوستن به تیم های سابقه دهنده در جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان را پایبندی کنند.

استفاده ای از مراسم جشن و شادی نمی بریم بلکه حادثه نیز می فرستیم! راست می گفت دکتر ساقمزارد جوانی که تحت فشار است جوانی که در طول سال بارها مورد عتاب قرار گرفته است، جوانی که مشکلاتی در زندگی دارد، جوانی که از ناتوانی حل مشکلات و رفع موانع پیش رویش خشمگین است چگونه خود را تخلیه کند.

این استاد دانشگاه نکته های دیگری برای پاسخ به همان سؤال اول می گفت: «اونا کنید می کرد: وقتی جوانی نیازهای ارضا نشده اش را با خود بیدگ می کشد به نوعی یک تنش و اضطراب را در خود زنده نگاه می دارد بعد این تنش و اضطراب هایت می شوند و ششمی از آن بر می انگیزد. کافی است این خمیر ملیه در فرده به وجود بیاید آن وقت با ساده ترین اختلاف ها، با وقوع یک نزاع خیابانی، با یک حادثه کوچک جرقه انفجار این انبار باروت می می خورد و بعد...»

دکتر قاسمزاد گفت: بازی فوتبال یادتان هست ۱۸ خردادماه ۸۴ را خیلی آن نگذشته است همان روزی که تیم ملی فوتبال ایران با پیروزی بر بحرین به جام جهانی راه یافت؟

هنوز باخت نمی ملی به بحرین را در زمین آن کشور از یاد نبرده بودیم فقط به یک پیروزی نیاز داشتیم تا به جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان راه پیدا کنیم. گویت همه چیز فراهم بود تا یک تیم مستعد و در حال آماده سازی، به بحرین بگیریم و هم این شادی را پس از چند سال تقسیم این شادی سحر به سیسج عمومی ۱۰ هزار پلیس و آماده باش ۸۴ کلاشتری پایتخت از صبح ۱۸ خرداد تا نامیداد ۱۹ خرداد ۸۴ بود.

حتی یک مسالوی هم کار ساز بود تا مردم ایران نتوانند پس از گذران ۷ هزار و ۵۴۱ روز از بیروزی تیم ملی فوتبال ایران بر آمریکا در جام جهانی ۱۹۹۸ دوباره به خیابانها بیایند و شادی کنند. برای فروری کامل نظم و امنیت تأکید می کرد و دستمزدان تیم ملی پلیس شادی کنند، راه عبور مرور را مسدود نکنند و باعث سبب آسایش نشوند.

کاسه های بیروزی تیم ملی فوتبال ایران به نمایشش بیسی تکرار ۳۱ خرداد ۱۳۷۷ به حقیقت پیوست و به جرأت می توان گفت میلیون ها تهرانی به خیابانها ریختند تا پیوستن به تیم های سابقه دهنده در جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان را پایبندی کنند.



دیدم که چگونه یکی از همان نارنجک های دستی (اکلیل سرنج) بر سقف ماشینم فرود آمد و... و تمام روزم را خراب کرد...! حالات دست کم ۵ روز دیگر باقی است تا شاهنامه آخرین سه شنبه سال را تجربه کنیم. سردار مرتضی طرابی گفته است قصد پلیس مخالفت و ایجاد اختلال در مراسم شادی مردم نیست ولی فرودندگان، تولید کنندگان و توزیع کنندگان مواد محترقه و متخرفه و ریختن بداندن اگر پلیس آنها را چنین فعالیت بیند حداقل تا پایان تعطیلات نوروز میمان زندان و بازداشتگاه خواهند بود... فرمادنه پلیس پایتخت همین هشدار را به پرتاب کنندگان نارنجک ها و دیوارها، تابلوها و دیگر مناطق شهری داد. آیا می شنوند تا مثل ۱۸ خرداد ۸۴ شادی شاد اما نسبتاً آرام را سبزی کنیم؟

وق، تاق، تاق، تاق... حوضهای گلی و مانسظم و نامنظم صدایی از کوئیده شدن جسمی گنگ، گنگ، گنگ، گنگ، گنگ، گنگ... آهنگی خوشایند اما ناموزون، نوایی از برخورد فلزی با ملامین، آوایی از کوئیدن برهه های از آهن، اول رنگ خانه به صدا در آمد...

حالا شروع شد... رهبر از کستری در کار نیست موزیسین هم در کار نیست آلتی از آلات موسیقی هم به در خانه نیاورده اند. فاشوق است و کاسه و ریتمی معنار را که می گوید بیاید شاهنایمان را با هم تقسیم کنیم... دکتر قاسمزاد بود که می گفت باید رسم چهارشنبه سوری را به درستی احیا کنیم به جای آن که به سهالهای کودکی بازگردیم و در آن شرایط کار به همین جا می رسد که وضع از حالت معمولی خود خارج شد و رنگ و روی خشنی به خود گرفته است، «این استاد دانشگاه درست می گفت نمی شود انتظار داشت یک شبه این رسم یخ زده دوباره آب بشود و شور و حرارت واقعی خودی را نشان دهد.

دکتر ناصر کسبی می تولد با همه آنکه آثار ارضی دارد باصالی بلند اعلاش کند می تولد با همه آنکه آثار ارضی دارد صحیح مشیر، در خانواده های گداری می تولد با همه آنکه آثار ارضی دارد یاد بدیم که چگونه باید بکنند تا دچار آسیب نشوند می توانیم به احیای رسمی کهنسال همچون چهارشنبه سوری (از وضعیت استفاک فعلی به وضعیت و جایگاه واقعی اش) هم امیدوار باشیم»

شاید اگر محله ای که برای برگزاری مراسم چهارشنبه سوری تعیین می شود خراب تر و پرتوچراغ تر باشد، دیگر کسی هیجان را در انفجار اکلیل سرنج خوش بوی کند.

رأستی بر سر آرزوی مسالهای کودکی مان چه آمده؟ چه چشم؟ همه چیزمان را میگردیم بلکه دیواره آن را کستری ناموزون را بشنویم؟ فاشوق زنی به جای تره زنی آرزویی است که شاید نیازی به بازگشت تاریخ نداشته باشد.

حسین مسعودی/تهران، عید

